

Review Article

Al-Harith Ibn Amro ibn Kalada Saghafi Physician: From Myth to Reality

Shahin Rahbar¹, MohammadReza Rajab Nejad^{2*}

1. MS.c student of History of Medical Sciences, Institute of Medical History Studies, Islamic and Complementary Medicine, Iran University of Medical Sciences, Tehran, Iran.

2. Institute of Medical History Studies, Islamic and Complementary Medicine, Iran University of Medical Sciences, Tehran, Iran. (Corresponding Author) Email: rajabnejad.mr@iums.ac.ir

Received: 2 Mar 2017 Accepted: 17 Dec 2017

Abstract

Background and Aim: In the past, a large number of manuscripts and books have been written by various authors as to the skills of physicians. In some cases, these writings are far from reality and turn a physician into a legend for later generations. Al-Harith Ibn Kalada is one of these physicians, and a large number of contradictory stories have been written in relation to his skills. It is even mentioned in a number of articles that Prophet Mohammad probably copied his medical science in some cases from the medical information of Kalada.

Materials and Methods: This review article was based on historical and medical texts about Kalada. Due to the contradictory information about Kalada and his relationship with the Prophet, we presented information in relation to his age, his writings, and his turning into Islam to demystify his life.

Ethical Considerations: Ethical considerations were observed in the choice of title, data collection, citation, as well as all other stages of the study.

Findings: According to our findings, it was found that Kalada departed for Jundishapur University of Iran and returned to Hejaz after a while. About his turning into Islam, we could not obtain precise results. However, there is strong evidence that anything the Prophet stated in relation to medicine was merely revelation and divine teachings.

Conclusion: According to our findings, it was found that Kalada departed for Jundishapur University of Iran and returned to Hejaz after a while. Kalada was the first physician among Arabs of the Era of Ignorance that was called a physician because of his academic education. About his turning into Islam, we could not obtain precise results. However, there is strong evidence that anything the Prophet stated in relation to medicine was merely revelation and divine teachings.

Keywords: Harith ibn Kalada; Jundishapur; Arab Physician; Medical History

Please cite this article as: Rahbar S, Rajab Nejad MR. Al-Harith Ibn Amro ibn Kalada Saghafi Physician: From Myth to Reality. *Med Hist J* 2017; 9(31): 41-53.

حارث بن کلدۀ بن عمرو بن علاج ثقفی پزشک از افسانۀ تا واقعیت

شهین رهبر^۱، محمدرضا رجب‌نژاد^{۲*}

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ علوم پزشکی، مؤسسه مطالعات تاریخ علوم پزشکی، طب اسلامی و مکمل دانشگاه علوم پزشکی ایران، تهران، ایران.

۲. استادیار، گروه تاریخ علوم پزشکی، مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل، دانشگاه علوم پزشکی ایران، تهران، ایران. (نویسنده مسؤول)

Email: rajabnejad.mr@iums.ac.ir

دریافت: ۱۳۹۵/۵/۱۲ پذیرش: ۱۳۹۶/۹/۲۶

چکیده

زمینه و هدف: در طول تاریخ، کتاب‌ها و دست‌نوشته‌هایی درباره مهارت طبیبان، توسط شخصیت‌های مختلف نوشته شده‌اند که در برخی موارد نوشته‌ها به دور از واقعیت می‌باشد و این امر منجر به اسطوره‌ای‌نشان دادن یک طبیب برای نسل‌های بعدی شده بود. حارث از جمله طبیبانی است که از این موضوع مستثنی نبوده و دست‌نوشته و داستان‌هایی متناقض در مورد وی به نگارش درآمده است، حتی در تعدادی از مقالات ذکر شده است که احتمالاً پیامبر اکرم (ص) در بعضی موارد علم پزشکی خود را از اطلاعات ابن کلدۀ کپی‌برداری کرده باشد.

مواد و روش‌ها: این مطالعه، یک بررسی مروری بر اساس متون تاریخی و طبی درباره حارث بن کلدۀ است. تا با توجه به اطلاعات متناقضی که درباره ایشان و ارتباطش با پیامبر وجود دارد، نتایجی در رابطه با سن، تألیفات و اسلام‌آوردنش کسب کرده و پرده از برخی رازهای زندگی کلدۀ برداشته شود.

ملاحظات اخلاقی: ملاحظات اخلاقی در انتخاب موضوع، جمع‌آوری اطلاعات، صداقت و امانت در استناددهی و تمام مراحل کار رعایت شده است.

یافته‌ها: با توجه به یافته‌های پژوهش مشخص شد که حارث ابن کلدۀ برای تحصیل به دانشگاه جندی‌شاپور ایران عزیمت کرده و پس از مدتی به حجاز بازگشته است. در رابطه با اسلام‌آوردن ایشان نتایج دقیقی به دست نیامد، ولی با ذکر دلایلی محکم مشخص شد که پیامبر اکرم (ص) هر آنچه در رابطه با طب بیان فرموده‌اند، صرفاً وحی و تعالیم الهی بوده است که به ایشان نازل شده است.

نتیجۀ‌گیری: با توجه به یافته‌های پژوهش مشخص شد که حارث ابن کلدۀ برای تحصیل به دانشگاه جندی‌شاپور ایران عزیمت کرده و پس از مدتی به حجاز بازگشته است. حارث، اولین طبیب در بین اعراب عصر جاهلیت بود که او را به دلیل داشتن تحصیلات آکادمیک، پزشک نامیده بودند و همین منجر به اسطوره‌ای‌شدنش در بین اعراب شده بود. در رابطه با اسلام‌آوردن ایشان نتایج دقیقی به دست نیامد، ولی با ذکر دلایلی محکم مشخص شد که پیامبر اکرم (ص) هر آنچه در رابطه با طب بیان فرموده‌اند، صرفاً وحی و تعالیم الهی بوده است که به ایشان نازل شده است.

واژگان کلیدی: حارث ابن کلدۀ؛ جندی‌شاپور؛ پزشک عرب؛ تاریخ پزشکی

مقدمه

منشأ و سرآغاز دانش پزشکی را نمی‌توان به طور قطعی مشخص کرد، ولی بعضی از مستندات، ساحران و جادوگران یمنی، عده‌ای ساحران و مغان ایرانی، تعدادی نیز هندیان، یونانیان باستان و کلدانیان و عده‌ای دیگر نیز مصریان را از بنیانگذاران طب می‌شناسند، ولی به نظر می‌رسد مناسب‌ترین نظر شاید مربوط به «ابن ابی اصیبعه» باشد که اختراع این دانش را نمی‌توان به اقلیم یا مملکتی معین و یا ملتی خاص نسبت داد (۱). تقریباً هر قومی در ابتدا برای رهایی از بیماری‌ها به شیوه‌های غیر علمی و به طور اکثریت به خرافه‌پرستی‌ها متوسل شده‌اند و به مرور زمان این تصورات را نادرست پنداشته و به جستجوی راه حلی علمی گشتند. این عقاید کهنه در بین بعضی از اقوام به قدرت خود باقی مانده بود که اعراب پیش از اسلام را نیز شامل می‌شد. پابندی اعراب به عقاید کهن در زمینه طب به اندازه‌ای بود که «ابن ابی اصیبعه» می‌نویسد: «چیزی که اعراب به آن درمان می‌گویند بیشتر جادوگری است.» مورخان ثبت کرده‌اند که اعراب دوران جاهلیت تمایلی به علوم مختلف از جمله پزشکی نشان نمی‌دادند و دلایلی را نیز برای آن برشمرده‌اند. به نظر صدیقی رواج نیافتن دانش پزشکی در میان اعراب علاوه بر نبود فرهنگ عمومی، برخی علل طبیعی نیز داشته و در زندگی خشن اعراب بیابان‌گرد که جنگ و بردباری در برابر سختی‌ها از ارکان آن بود، نیاز چندانی به یک نظام درمانی احساس نشده است (۲).

در بین اعراب نه‌تنها برای پزشکی، بلکه برای سایر علوم نیز کشتی مشاهده نمی‌شد، به طوری که به جز شعرگفتن در بین آن‌ها چیزی به نام علم وجود نداشت و پیش از ظهور اسلام، بی‌سوادی به اندازه‌ای شایع بود که جمعاً بین ۱۷-۱۰ نفر باسواد در بین اعراب مکه برشمرده (۳). در منبعی دیگر، دلیل عدم رغبت اعراب پیش از اسلام به علوم را منزوی بودن آن‌ها، شرایط زیستی، نحوه زندگی آن‌ها و همچنین طرز تفکر اعراب درباره علم و علوم مختلف ذکر کرده‌اند. این دلایل به طور کلی منجر شده بود که اعراب بدوی نتوانند قدم‌های

باثباتی در عرصه دانش‌های مختلف از جمله پزشکی بردارند و علم طب در عربستان پیش از اسلام بیشتر در حد اوراد و عزایم، جهت راندن علل بیماری‌ها که به عقیده آنان اجنه و شیاطین بودند، باقی مانده بود (۴). به گفته برخی مورخان «علم طب در نزد اعراب در هنگام پیشرفت کار پیغمبر (ص) که مصادف با اوایل قرن هفتم میلادی است، بسیار بدوی و ساده بود» (۵)، ولی با گسترش سرزمین‌های اسلامی و ارتباط با ملل همسایه، علم طب در میان اعراب، از ملل همسایه و دانش‌آموختگان مراکز علمی تأثیر پذیرفت. در این میان، مردم بین‌النهرین، ایران، هند، مصر، یونان و روم از جمله کشورهایی بودند که نه‌تنها به علم پزشکی و دانش درمانگری دستیابی داشتند، بلکه نخستین گام‌های مؤثر در این عرصه را برداشته و خدمت به سزایی به مردمان آن روزگار نمودند.

در نتیجه قبل از ظهور اسلام، چندان کشتی به سوی دانش پزشکی در بین اعراب، وجود نداشت، ولی اسامی تعدادی پزشک در آن دوران مشاهده می‌شود که آنان نیز چندان نبوغ چشمگیری نداشته و ابداع و نوآوری خاصی به آنان نسبت داده نشده است. از جمله این پزشکان می‌توان به «حارث بن کله» و «ابن حزیم» یا «ابن حذیم» اشاره کرد. در این بین، حارث که تا حدودی به نام‌تر از سایرین است، شهرت خود را مدیون تحصیلاتش در دانشگاه جندی‌شاپور (ایران) است، حتی ابن کله و ابن حزیم نیز معلوم نیست که تا چه اندازه در این زمینه متبحر و حاذق بوده‌اند، زیرا نه اثر علمی مستندی از آنان به جای مانده، نه در طول تاریخ، مطلبی راجع به آن‌ها موجود است که بتوان به عنوان منبعی موثق به آن مراجعه کرد (۱، ۶-۷). مشخص است که مدرسه پزشکی جندی‌شاپور در مشهور شدن ابن کله در بین اعراب، نقشی برجسته داشته است. پس هدف از این مطالعه، مشخص کردن نقش دانشکده جندی‌شاپور در تعلیم ابن کله و همچنین جمع‌آوری اطلاعات مربوط به پزشکی ایشان و کشیدن خط بطلانی بر فرضیه‌هایی مبنی بر استفاده پیامبر از علم ابن کله است.

مواد و روش‌ها

در این مقاله مروری، واژگان کلیدی «حارث ابن کلد»، «جندی شاپور»، «پزشک عرب» و «تاریخ پزشکی» و همچنین کلماتی مانند «Arabian Medicine»، «Prophet AND Medicine»، «Quran AND Medicine»، در پایگاه‌های اطلاعاتی داخلی جهاد دانشگاهی (SID)، بانک اطلاعات مقالات علوم پزشکی ایران (Iran Medex)، بانک اطلاعات نشریات کشور (Magiran) و چند پایگاه معتبر علمی از جمله Scopus، Scindirect، Pubmed و Google Scholar جستجو شدند. تمامی مطالب جمع‌آوری شده در قالب کتاب و مقاله را با رجوع به کتابخانه مرکزی و مرجع دانشگاه تهران برای دسترسی به کتب دست‌نویس و یا مرجع بررسی کرده و از نظر صحت و سقم مطالب، اطمینان حاصل شد، ولی یکی از مهم‌ترین منابع به دست‌آمده در این زمینه تاریخی، کتاب‌های تاریخ پزشکی بودند.

یافته‌ها

۱- مروری بر ظهور و تکامل طب دوره تمدن اسلامی

هنگام ظهور اسلام دانش پزشکی عرب در ابتدای راه پریچ و خم تکامل خود بود (۱) که بر اساس مطالعات موجود، این علم پس از ظهور اسلام در بین اعراب با شیب بسیار تندی مسیر پیشرفت و تکامل را طی کرد. بر اساس مستندات، ظهور اسلام و حکومت پیامبر (ص) و خلفای راشدین در مدینه، نقطه عطفی در پیشرفت و پیدایش دانش پزشکی در تمدن اسلامی بود و با پیدایش حکومت بنی‌امیه در دمشق شکلی دیگر به خود گرفت (۴، ۶).

در کتاب «آداب طب و پزشکی در اسلام» نوشته «سیدجعفر مرتضی حسینی عاملی»، چنین آمده است که با وجود توصیه‌های مکرر پیامبر به مسلمانان در رابطه با علم طب و بهداشت و همچنین یادگیری علوم، تغییرات چشمگیری در طب و علوم مختلف در بین اعراب مشاهده نشد. بیشتر مفسران و مورخان یکی از دلایل بزرگ این رکود علمی را طرز تفکر اشتباه آن‌ها مبنی بر بی‌نیازی مسلمانان از کتاب‌های

سایر علوم به دلیل وجود قرآن در زمان خلافت حاکمین پس از پیامبر به جز امام علی (ع) برشمرده‌اند. به همین دلیل تناسبی بین حرکت علم پزشکی در قرن نخست و نیمه اول قرن دوم هجری با سخنان و آموزه‌های پیامبر مشاهده نشد (۱).

در زمان خلفای راشدین، به واسطه کشورگشایی‌های آن‌ها و بیشتر شدن تعاملات فرهنگی - اجتماعی بین حکومت اسلامی و کشورهای تحت سلطه، ارتباط مسلمانان با سایر ملل بیش از پیش شده بود، ولی با وجود محدودیت‌های برخی خلفا در زمینه عدم استفاده از علوم مختلف، پیشرفت‌های پزشکی بسیار ناچیز بود (۱)، ولی همین ارتباطات بین‌المللی منجر به رشد آن‌ها شد، زیرا مسلمانان در زمینه پزشکی، از سایر ملل یاری جستند، به گونه‌ای که بعد از گذشت مدت زمان کوتاهی مسلمانان به پیشرفت‌های عظیمی دست پیدا کردند (۱).

طب اسلامی یا طب نبوی یکی از گسترده‌ترین زمینه‌های فعالیت در علوم اسلامی است که طی قرون متمادی توجه دانشمندان مسلمان بی‌شماری را به خود جلب کرده و هنوز هم زنده و پویا می‌باشد. طب اسلامی یعنی آن دسته از گفتارها، کردارها و عادات پیامبر اکرم (ص) که به نحوی با سلامت، بهداشت و مراقبت از تن و روح ارتباط دارند، هرچند استفاده از این طب اسلامی توانسته بود بسیاری از جنبه‌های بهداشتی و سلامتی را در بین مردم پوشش دهد، با این حال، همچنانکه در پایین نیز ذکر شده است، حضرت رسول (ص) برای درمان بیماری مسلمانان از طبیبی به نام ابن کلد استفاده می‌کرد که در جندی‌شاپور تحصیلات پزشکی را گذرانده بود.

طبق منابع فراوان، دروس پزشکی که در جندی‌شاپور تدریس می‌شد، ترکیبی از طب یونانی، هندی و ایرانی بود (۸-۱۱)، پس می‌توان نتیجه گرفت که جهان اسلام با طب یونانی ارتباط داشته است. چندی بعد طب ایرانی و طب هندی نیز توجه مسلمین را به خود جلب کرد و مسلمانان بر اساس ارزش‌ها و تعالیم اسلامی، ترکیب و تلفیقی از طب اسلامی و طب یونانی، ایرانی و هندی پدید آوردند. اولین

خون را کشف کرده بود، اما این کشف تا مدت طولانی به سروتوس نسبت داده می‌شد.

۲- مدرسه پزشکی جندی‌شاپور (گندی‌شاپور)

مدرسه جندی‌شاپور در سال ۲۷۱ میلادی به دستور شاپور اول ساسانی بنا شد. این فرهنگستان به عنوان اولین مرکز در دنیا، دارای یک بیمارستان آموزشی و یک کتابخانه بود (۱۲). اوج شکوفایی رشته‌های طبی در جندی‌شاپور بین سال‌های ۵۸۳-۵۳۳ م. ذکر شده است، ولی با تصرف آنجا توسط مسلمانان در سال ۶۳۶، تاریخ اوج و شکوفایی این مدرسه رو به خاموشی رفت. مورخان دلیل این امر را مهاجرت پزشکان و اساتید این مرکز به بغداد عنوان کرده‌اند. شهر جندی‌شاپور تا ۳۷۲ قمری (۹۸۲ م.) آباد بوده و به گفته مقدسی (مورخ) در قرن ششم قمری به واسطه حمله عشایر عرب به ویرانه‌ای تبدیل می‌شود (۱۲، ۱۴).

در رابطه با این مدرسه و علوم پزشکی آن ذکر شده است که خسرو انوشیروان در جندی‌شاپور برای معالجه بیماران و آموزش پزشکی، بیمارستان جندی‌شاپور را دایر نمود و از هندوستان و یونان پزشکانی را استخدام کرد تا در آنجا طب هندی و طب یونانی (بقراطی) تدریس کنند، در نتیجه ایرانیان دارای دو رشته پزشکی شدند و بیمارستان جندی‌شاپور شهرت بی‌نظیری در دنیای آن روز پیدا کرد (۱۲).

در آن دوران مدرسه پزشکی جندی‌شاپور در ایران با حمایت‌های حاکمین وقت دوره ساسانی، دانشجویان و اساتید را از هر گوشه جهان می‌پذیرفت و با این کار توانسته بود به علم پزشکی ملل مختلف دست یابد و طب سنتی کشورهای هندوستان، ایران، سوریه و یونان را یکجا با هم داشته باشد و پس از آمیختن آن‌ها با همدیگر، یک مکتب درمانی جدید و مؤثرتر را به وجود آورد. بیشترین انتقال پزشکی به دانشگاه جندی‌شاپور، از طریق رومیان بود که بیشتر اطلاعات پزشکی خود را از مدرسه اسکندریه یونانیان اخذ کرده بودند (۱۲، ۱۴).

یکی دیگر از علل نفوذ زیاد طب یونانی به جندی‌شاپور ماجرای مهاجرت علمای نسطوری بود که مقارن با این دوره به

پایه‌های طب دوران اسلامی با نگارش کتاب فردوس‌الحکمه (قرن سوم قمری) توسط «علی ابن ربن طبری» پایه‌گذاری شد (۱۲-۱۳).

دایره‌المعارف بزرگ طبی فردوس‌الحکمه، نخستین کتاب تدوین‌شده در دانش پزشکی در دوران شکوفایی تاریخ اسلام است. پس از آن، در این زمینه دایره‌المعارف‌های دیگری نیز تدوین شدند که مشهورترین آن‌ها کتاب الحاوی رازی بود. «رازی» به دلیل توجه به آموزش‌های بالینی و بیمارستانی و نیز مشاهده و تجربه در درمان بیماری‌ها، از جمله مشهورترین پزشکان جهان اسلام است. از بزرگ‌ترین کارهای او که پس از گذشت قرن‌ها هنوز در پزشکی متداول می‌باشد، استفاده از الکل برای ضد عفونی کردن وسایل طبی و زخم‌ها است.

از دیگر کتاب‌های پزشکی مشهور جهان اسلام که بعد از «الحاوی» رازی نوشته شده‌اند، می‌توان به کتاب «الملکی» علی بن عباس و دایره‌المعارف بزرگ طب ابن سینا، یعنی «القانون فی الطب» اشاره کرد. آثار ابن سینا نمونه‌ای بارز از پیشرفت طب اسلامی در همان دوران تاریخی است. ابن سینا را در غرب، شهریار اطبا خوانده‌اند و کتاب قانون او بی‌شک مشهورترین اثر در میان تمام کتاب‌هایی است که از «بقراط» و «جالینوس» تاکنون در طول تاریخ در این زمینه نگارش یافته است. این کتاب مدت ۷۰۰ سال در غرب تدریس می‌شد و هنوز هم در کشورهایی مثل پاکستان، هند، بنگلادش و سریلانکا و یا برخی نواحی ایران و جهان عرب که طب سنتی اسلامی همچنان در بین آن‌ها رواج دارد و تدریس می‌شود.

طب اسلامی پس از «ابن سینا» به چندین شاخه ایرانی، عثمانی، عربی و بعدها نیز هندی تقسیم شد که هر کدام به نوبه خود شاخه‌ها و شعبی داشت و این طب با قوت و استحکام ادامه یافت. عده زیادی از علما و اطبای بعدی، مثل فخرالدین رازی و قطب‌الدین شیرازی، شروحي بر قانون در طب نوشتند و برخی دیگر بر اساس آثار «ابن سینا» نظریه‌های جدیدی ارائه دادند و کشف‌های جدیدی کردند. یکی از این دانشمندان، «ابن نفیس» می‌باشد که پیش از «میکائیل سروتوس» (یا میگل سروتو) جریان گردش یا گردش کوچک

جندی‌شاپور آمده و تحولی عظیم در تاریخ طب آن ایجاد نمودند. در شهر یونانی الرها (ادسا)، به دلیل سلطه تعصبات مذهبی پاپ، مدرسه پزشکی الرها بسته شد و اساتید آن دانشگاه به دلیل عدم وجود تعصب مذهبی در جندی‌شاپور، به این مرکز سرازیر شدند و همین امر منجر به ورود هر چه بیشتر طب یونانی به مدرسه جندی‌شاپور شد و سنگ بنای علم پزشکی برای ادوار بعدی گذاشته شد (۱۵).

دروس پزشکی که در مدرسه جندی‌شاپور تدریس می‌شد، مخلوطی از طب چندین کشور پیشرو آن زمان در زمینه طب بود. به همین دلیل بسیار عادی به نظر می‌رسد که در زمینه‌های مختلف، گرایش تحصیلکرده‌های آن مدرسه به طبی خاص نزدیک‌تر بوده باشد، مثلاً در زمینه داروشناسی با دلایل استوار، آن را به طب سنتی ایران نسبت می‌دهند و در درجه بعدی به طب هندی و در این زمینه اثری در خور از طب یونانی ذکر نشده است (۱۶)، اما در زمینه پزشکی وضعیت برعکس داروشناسی بود و پزشکان ایرانی در این حیطه، به جز چشم‌پزشکی، بیشترین گرایش‌شان به پزشکی یونانی بود. در این رابطه «یحیی بن خالد برمکی» هنگام مقایسه «جبرئیل بن جرجیس» (از پزشکان بزرگ جندی‌شاپور و از خاندان بختیشوع) و «صالح بن بهله هندی» به «هارون‌الرشید» گفته بود: «پزشکی جبرئیل، پزشکی رومی (در واقع یونانی) است و صالح بن بهله در پزشکی هندی همان مقامی را دارد که جبرئیل در پزشکی رومی» (۱۷-۱۸).

۳- حارث بن کله

اگرچه تقریباً همه منابع کهن از او با عنوان «طبيب العرب» یاد کرده‌اند، اما اطلاعات زندگی او، به ویژه چگونگی آموزش و شیوه‌های درمانی حارث بسیار اندک و بیشتر برگرفته از داستان‌هایی است که بی‌گمان قرن‌ها پس از مرگ وی نوشته شده‌اند و بسیاری از اجزای آن روایت‌ها غیر واقعی به نظر می‌رسد. نکته قابل تأمل این است که در بسیاری از منابع نام حارث نه در مقام یک طبیب، بلکه تنها به واسطه ذکر حکایاتی درباره دو همسرش و فرزندان مشهور این دو یاد شده است.

کنیه حارث، ابن عمرو بن علاج عمیر (پسر ابی سلمه) بن عبدالعزّی بن غیره بن عوف بن ثقیف است (۱۹). در حالی که در ارتباط با تولد ابن کله، تاریخ دقیقی ذکر نشده است، اما تولد وی را به اواسط قرن ششم میلادی و در روستای بانو ثقیف در طائف نسبت می‌دهند (۲۰-۲۱). بعد از آنکه تحصیلات مقدماتی عربی را در مدرسه طائف به اتمام رساند، برای تحصیل علم طب از وطن خود به جندی‌شاپور عزیمت کرد و هفت سال تمام مشغول تحصیل علم طب شد (۲، ۱۶، ۲۲) و این چنین نقل شده است که هفت سال هم پس از فراغت از تحصیل، در جندی‌شاپور و در شهرهای شوشتر، مداین و همدان مشغول طبابت و معالجه بود. سپس به عربستان برگشته و تا پیش از بعثت پیامبر (ص) به طبابت می‌پرداخته است (۲۳).

مؤلفانی که در «طبقات الاطباء و الحكماء» آثاری از خود برجای گذاشته‌اند (گویا به پیروی از ابن جلیل) در این مورد توافق نظر دارند که حارث در کشورهای ایران و یمن علوم پزشکی، داروشناسی و عودنوازی را آموخت و پس از کسب مهارت در این علوم، مدتی در ایران به پزشکی مشغول شد و بر حسب اتفاق و حاذق‌بودن در کار طبابت به دربار «خسرو انوشیروان»، پادشاه ایران راه یافت (در زیر به تفصیل به این موضوع پرداخته شده است) (۲۴-۲۵). سپس با ثروتی که اندوخته بود، به زادگاه خود بازگشت.

شهرت وی در طبابت منجر به اولین ازدواج وی با زنی به نام سمیه شد. در کتب سیره و مغازی و انساب و نیز آثار ادبی - تاریخی (همچون آثار مسعودی و ابن قتیبه)، گفته‌اند که به پادشاه درمان یکی از پادشاهان کِنده در یمن، موسوم به «ابوالخیر یا ابوالجبر»، به وی جاریه‌ای عطا شد که اصالتاً ایرانی و از مردم زَنْدَوْرَد در نزدیکی کَسْکَر به قولی تحفه شاهنشاه ایران به این پادشاه بود. حارث او را سمیه نامید. حاصل ازدواج ابن کله و سمیه دو فرزند به نام‌های «نافع و نفع» بود، اما زمانی که حارث دید یکی از فرزندان سیاه‌پوست است، گفت که در میان پدران و نیاکان من هیچ کس سیاه‌پوست نبوده است، سپس نه‌تنها نفع را به یکی از بندگان حبشی

خود به نام مسروح نسبت داد، بلکه از پذیرش نافع به عنوان پسر خود نیز امتناع کرد. در بعضی منابع نفیع را ابن مسروح و گاهی ابن حارث نامیده‌اند، اما بیشتر به کنیه خود، یعنی ابوبکر مشهور است (۲۶-۲۷).

با آغاز نبوت پیامبر و شکوفایی مسلمانان، دین اسلام در میان طائفه‌های مختلف گسترش یافت. طائف نیز مدتی کوتاه پس از فتح مکه به محاصره سپاه اسلام درآمد. پیامبر فرمود که هر بنده‌ای که از دژ طائف بیرون آید، آزاد خواهد شد و به دنبال آن نفیع و یکی از بندگان ابن کلدہ، به همراه چند بنده دیگر از دیوار دژ فرو آمدند و اسلام آوردند. حارث که فرار و اسلام آوردن نفیع را دید، به نافع گفت «تو فرزند من و شبیه منی و همچون این بنده خبیث عمل نکن» و بر اساس مستندات تاریخی که به این جمله استناد کرده‌اند، نسب نافع به صحت پیوست! مسلمانان در آن سال، محاصره طائف را رها کردند، اما سال بعد مردم طائف به ناچار خود را تسلیم کردند و گروهی از ریش‌سفیدان خود را برای مذاکره و اسلام آوردن به نزد پیامبر فرستادند که سخنگوی این جمع حارث بن کلدہ بود که در پیشگاه رسول اکرم اظهار بندگی کردند و پیامبر آنان را بزرگ داشت (۲۰، ۳۱-۳۸). بعضی منابع نیز، دختری به نام «ازده» را نیز به «حارث و سمیه» نسبت داده‌اند که همسر سردار مسلمان، «عتبه بن غزوآن» بود (۳، ۲۰).

علاوه بر موارد ذکرشده در بالا مبنی بر بچه‌دار شدن ابن کلدہ و سمیه، روایتی در کتاب «المعارف ابن قتیبہ» مبنی بر عقیم‌بودن ابن کلدہ وجود دارد. وی در هنگام اشاره به ماجرای زاده شدن ابوبکر به صراحت حارث بن کلدہ را عقیم دانسته و تنها از انتساب ازده به حارث سخن رانده است (۳۲). همسر دیگر ابن کلدہ، «فارعہ» دختر «همام بن عروہ بن مسعود ثقفی» بود که از این ازدواج فرزندی حاصل نشد و به طلاق انجامید.

درباره اسلام آوردن و زمان فوت ابن کلدہ روایات متناقضی وجود دارد. بر اساس نوشته‌های «سیدمرتضی عاملی» در کتاب آداب طب و پزشکی در اسلام (به نقل از ابوعمر)، ابن کلدہ در ابتدای ظهور اسلام وفات یافت و اسلام آوردنش صحیح نیست

(۱)، ولی سایر منابع به طبابت ابن کلدہ در دوران حکومت اسلامی اشاره کرده‌اند، با این تفاوت که تعدادی از نویسندگان معتقد هستند که ابن کلدہ اسلام آورده، ولی بقیه نویسندگان مسلمان شدن ابن کلدہ را رد کرده‌اند. «ابن عبری و ابن جلیجل» نقل کرده‌اند که حارث خدمت پیامبر بزرگوار رسیده است (۱۶، ۲۵) و در طائف، اسلام آورد و پیامبر یاران و دوستان خود را که دچار بیماری می‌شدند، امر می‌فرمود که نزد ابن کلدہ بروند و از او درباره بیماری خویش بپرسند (۴، ۳۳).

ولی در آثار سیره و مغازی چنین نوشته شده است که پیامبر، به پیروان خود توصیه می‌کرد که هنگام بیماری نزد حارث بروند و از وی چاره کار بخواهند با وجود این که مسلمان نبود، به ویژه در مورد بیماری سعد بن ابی وقاص در آخرین حج پیامبر، پس از عیادت از وی، فرمان داد تا حارث را برای درمان وی فراخوانند (۱۹، ۳۱، ۳۴-۳۵). با توجه به داده‌های گردآوری شده در بالا مشخص می‌شود که بیشتر نویسندگان بر این باور بوده‌اند که ابن کلدہ در دوران نبوت پیامبر نیز به کار طبابت مشغول بوده است، ولی در زمینه مسلمان شدن ابن کلدہ روایات متفاوت است.

مطالب مربوط به فوت ابن کلدہ نیز بحث‌برانگیز هستند، برخلاف نوشته ابوعمر مبنی بر مرگ ابن کلدہ در ابتدای اسلام (۱)، بعضی از مورخان معتقدند که وی عمر طولانی‌تری داشته است. از جمله آن‌ها روایت «ابن فضل‌الله عمری» در گزارش احوال حارث است که وفات وی را به روزگار «ابوسفیان» نسبت داده است و بر اساس این روایت، ابن کلدہ باید دست کم ۱۲۰ سال زیسته باشد (۳۶-۳۷). در روایتی دیگر از ابن جلیجل چنین نقل شده است که ابن کلدہ، تا دوران معاویه نیز زیسته است و روایتی که در اغلب آثار تاریخی به آن اشاره شده است و اعتبار آن‌ها از روایت ابن جلیجل بیشتر است، چنین عنوان شده که روزی ابن کلدہ و ابوبکر با همدیگر غذا می‌خوردند، ابن کلدہ پس از خوردن چند لقمه دست کشید و به ابوبکر گفت: غذا آلوده به سمی است که پس از یک سال اثر گذاشته و هر دوی ما را خواهد کشت و هر دو، در یک روز و بعد از گذشتن یک سال از دنیا رفتند (روز دوشنبه ماه جمادی

الثانی سال ۱۳ ق.، هشت روز مانده به آخر ماه (۴۰-۳۸). طبق این سند، نخست ابوبکر و اندکی پس از وی حارث بن کلدۀ درگذشت (۲۹، ۴۳-۴۱).

۴- آشنایی و ارتباط خسرو انوشیروان با ابن کلدۀ

در زمان طبابت ابن کلدۀ در همدان، خسرو انوشیروان پادشاه ایران بود. ایشان در یکی از سفرهایش به همدان، به بیماری سختی مبتلا شد، اطرافیان و دربار برای معالجه پادشاه به دنبال پزشکان سرشناس شهر رفتند که ابن کلدۀ نیز از جمله آنها بود. پس از بهبودی پادشاه، این واقعه منجر به این شد که تا زمان حضور حارث در ایران وی نیز، در جمع پزشکان دربار قرار گیرد.

«ابن عبد الربّه» به نقل از «فرغانی» متن کامل سخنانی را که به زعم او میان «خسرو انوشیروان» و حارث بن کلدۀ رد و بدل شده آورده است (۲۹). همین داستان را ابن ابی اصیبعه با جا به جایی چند جمله تکرار کرده است (۳۳) و پس از آن، روایت وی توسط ابن فضل الله (۳۶) و نیز ابن خلکان بازگو شده است (۴۴). دست‌نوشته‌ای از همین روایت نیز در برلین نگهداری می‌شود (۴۵) که در آن نام راوی، «هیثم بن عدی» آمده است. «حامد ولی» در ۱۹۱۰ میلادی این اثر را که در برخی نسخ المحاورات فی الطب بینة [حارث] و بین انوشیروان نامیده شده، به عنوان بخشی از رساله دکتری خود به آلمانی ترجمه کرده است (۳۷). بر مبنای محتویات این رساله، پس از آنکه انوشیروان به حارث بن کلدۀ اجازه ورود به دربار را داد، از نام و نسب، قومیت و حرفه حارث می‌پرسد و زمانی که می‌فهمد او پزشکی از اعراب اصیل است زبان به نکوهش اعراب می‌گشاید که «عرب با پزشک چه سازد با این نادانی، کم‌خردی...» و حارث در پاسخ می‌گوید: در صورتی که سخنان شما در مورد عرب واقعیت داشته باشد، نسبت به داشتن پزشک شایسته‌تر است، زیرا نیازمند کسی است که نادانی‌اش را اصلاح کند، کژی‌هایش را راست گرداند، بدنش را تدبیر کند و مزاجش را متعادل گرداند (۳۷).

سپس انوشیروان پرسش‌های بسیار از مباحث مختلف پیش می‌کشد و حارث نیز به آن‌ها پاسخ می‌دهد و از شیوه

کار خویش سخن می‌گوید. از جمله انوشیروان از بنیاد پزشکی می‌پرسد، حارث نیز پاسخ می‌دهد: «الازم» (پرهیز از پرخوری) و سپس در پاسخ به انوشیروان که تفسیر این واژه را خواسته بود می‌افزاید: نگهداری دو لب و آرام به کاربردن دو دست در هنگام خوردن و نوشیدن (آهسته غذاخوردن) (۲، ۲۹). آنچه در این رساله آمده است، بیانگر برخی دیدگاه‌های پزشکی بقراطی (مانند اخلاط و طبایع چهارگانه)، برخی اندرزهای بهداشتی بر پایه میانه‌روی است. از طرفی ابن کلدۀ تاکید کرده است که برای خوردن و آشامیدن، بهترین خوراکی و آشامیدنی‌ها را انتخاب کنید (از جمله بهترین نوع شراب، گوشت، میوه، سبزی).

ابن کلدۀ طی اقامتش در دربار، کتاب حفظ‌الصحه را برای انوشیروان به تحریر درآورد. موضوع اصلی کتاب حفظ‌الصحه در رابطه با کاهش مصرف غذا است. او در این کتاب نوشته است که: «هیچ چیز از برای بدن انسان مضرتر از تداخل نیست. انسان در وقت پرپودن معده، یا بلافاصله بعد از جماع و مستی، نباید استحمام کند. شب‌ها بر فرض که هوا هم گرم باشد، بدن خود را باید با پارچه‌های ضخیمه بپوشاند و از مشروبات، جز آب چیز دیگر ننوشد که هر مشروب، به خصوص مسکرات، برای انسان مضر است. گوشت‌های قدید و لحوم حیوانات چرنده و پرنده، که هنوز درست قوام و قوتی نگرفته‌اند، مثل بره شکمی و جوجه چند روزه، برای انسان سم است. و میوه‌های نارس و کال نباید خورد؛ صبر کند تا خوب برسد. و الا، انسان را به هلاکت می‌رساند و هر میوه را در فصل خود باید خورد و در غیر فصل، هر میوه مضر می‌شود، اما در استعمال دوا، به قدری که ممکن است، انسان باید در تقلیل و غذای دواپی رفع علت مزاج کند. مگر وقتی که ناچار شود، دوا بخورد و خیلی که ناچار شود، به مسهل پردازد. برخلاف پزشکی نوین که اعتنایی به حقنه (تنقیه درمانی)^۱ ندارند، حارث بن کلدۀ اعتقاد زیادی به حقنه داشت. به محض این‌که امتلاپی در شخص ظاهر می‌شد، او حقنه را جایز می‌دانست» (۲۵). این چند نکته در رابطه با پزشکی ابن کلدۀ که در متون

چگونگی پیشگیری از بارداری با استناد به حارث بن کلدۀ آمده است (۴۷-۴۸). نویسندگان آثار ادبی - تاریخی نیز بارها از اندرزهای بهداشتی حارث به ویژه اندرز وی در خصوص ازدواج با زنان جوان و پرهیز از همبستری با زنان مسن و چگونگی آبستن کردن زنان، سخن گفته‌اند (۲۹، ۴۹). در زیر به تعدادی از این موارد مشکوک اشاره شده است:

«او بادکش و حجامت را به فصد ترجیح می‌داد. همچنین در رابطه با ازدواج چنین ذکر کرده که مرد جوان با زن جوان‌تر از خود نباید مقاربت کند و مرد مسن به هیچ وجه نباید با زن پیر نزدیکی کند. در سن جوانی، باید زنی را انتخاب کرد که چند سالی از فرد مسن‌تر باشد، اما از چهل به بالا، همیشه باید با زن جوان مقاربت کرد.»

۶- کتاب‌های ابن کلدۀ

طبق منابع موجود ابن کلدۀ به امر خسرو انوشیروان، کتابی تحت عنوان حفظ‌الصحه را برای آن پادشاه نوشته است که در بالا به تفصیل به آن اشاره شد (۲۳). همچنین از دیگر آثار حارث بن کلدۀ، کتابی طبی به خط کوفی است که یک نسخه از آن در استانبول، در مسجد «یاصوفیه»، موجود است. صحت انتساب این کتاب‌ها به ابن کلدۀ مورد تردید است (۲۳).

نتیجۀ گیری

با توجه به نتایج به دست‌آمده در این مقاله می‌توان نتیجۀ گرفت که مدرسه جندی‌شاپور یک مدرسه پزشکی بزرگ در دوران خود بوده است که پزشکان فراوانی در آن آموزش دیده‌اند. همچنین مشخص می‌شود که این مرکز پزشکی، محلی برای تجمع سنت‌های پزشکی یونانی، ایرانی و هندی بوده است و اساتید این مدرسه با درآمیختن این سنت‌ها، مکتب جدیدی بنا نهادند که به شهادت غالب دانشمندان اسلامی بر طب یونانی هم از برخی جهات برتری داشت، ولی با توجه به منابع موجود مشخص می‌شود که سنگ بنای پزشکی مدرسه جندی‌شاپور بر طب یونانی بنا نهاده شده بود و به همراه آمیزه‌ای از طب ایرانی، هندی تدریس می‌شد. همچنین

زیادی تکرار شده‌اند، تا حدودی منعکس‌کننده اندیشه‌های ابن کلدۀ هستند که خود بازتابی از طب یونانی می‌باشند.

ابن کلدۀ پس از چند سال که در دربار خسرو انوشیروان بود، با ثروتی که اندوخته بود، به وطن خود بازگشت. با این وجود هر زمان که معلم و طبیب تازه‌ای به مدرسه جندی‌شاپور می‌آمد، برای کسب اطلاعات جدید طب از حجاز به ایران بازمی‌گشت.

۵- تردیدهای موجود در گفتگوی حارث و پادشاهان

«صدیقی» و «شارل پلا» این مکالمه را از روایات‌های ساختگی سده ۳ قمری می‌دانند (۴۶). علاوه بر این، «پلا» و «نک اولمان» در انتساب اندرزهای بهداشتی دیگر نیز به حارث تردید دارند. نگارش رسائلی ساختگی درباره مباحثاتی با مضامین اندرزگونه یا علمی میان پادشاهان نامدار و کسانی که در نزد آنان حضور پیدا کرده‌اند، به ویژه کسانی که شهرتی (چه بسزا و چه به ناسزا) در حکمت و دانش داشته‌اند، نوعی سنت ادبی رایج در دوره اسلامی و سده‌های میانه اروپا بوده است. برای مثال در روایتی دیگر که ابن جلجل آورده است، معاویه از حارث می‌پرسد پزشکی چیست؟ و او پاسخ می‌دهد «خویش‌تنداری از بسیار خوردن» (۲۵). ابن ابی اصیبعه ضمن تکرار این روایت و استناد به ابن جلجل، به مکالمه‌ای مشابه میان عمر و حارث اشاره می‌کند که در آن حارث همین پاسخ را به پرسش «دارو چیست؟» داده بود. در شماری از این روایت‌ها، پادشاه این قصه، خسرو انوشیروان، شاهنشاه دانش‌دوست و دانشمندپرور ایران بوده است. از آن جمله می‌توان به رساله پهلوی خسرو قبادان (=انوشیروان) و «ریدگی» اشاره کرد که ساختاری کم و بیش شبیه به مکالمه میان خسرو انوشیروان و حارث دارد. در این رساله نیز انوشیروان، جوانی را که با هزینه دولت آموزش دیده است، می‌آزماید و از وی سؤالاتی می‌پرسد (از جمله: بهترین شراب، بهترین میوه، بهترین خورش، بهترین زن، بهترین گل...). مضمون این رساله گاه به تفصیل یا به اختصار در آثار فارسی و عربی دوره اسلامی نیز آمده است. آخرین جمله باب ۳۱ کتاب «الذخیره» منسوب به «ثابت بن قره» نیز اندرزی درباره

به این نتیجه رسیدیم که ابن کلد، قطعاً یکی از پزشکان تحصیلکرده مدرسه جندی شاپور بوده است.

همچنین با بررسی شواهد، مشخص شد که ابن کلد در کشور خود و بین اعراب به پزشکی اسطوره‌ای تبدیل شده بود، حتی در بعضی متون از او در میان اعراب به منزله بقراط و بلکه بالاتر نیز یاد شده است، ولی کنکاش در این مورد مشخص کرد که علت رسیدن به این سطح از شهرت، سطح بالای طبابت وی نبوده است و بیشتر به علت عدم بهره‌مندی مردم سرزمین عربستان از پزشکی علمی تا آن روزگار بود. در آن دوران بیشتر علم پزشکی اعراب محدود به اوراد، دعا، خرافه‌پرستی و در شرایط بسیار عالی به داغ کردن برمی‌گشت و ابن کلد به واسطه تحصیل در جندی شاپور، پس از بازگشت به سرزمین عربستان توانسته بود پزشکی علمی را تا حدودی از خرافات تنیده بدان در سرزمین عربستان بزدايد و همین امر منجر به سرشناس شدن و اسطوره‌ای شدن نام ابن کلد در بین پزشکان شده بود.

پی‌نوشت

۱. تنقیه عبارت است از وارد کردن ماده مسهل یا قابض یا مسکن و نظایر آن از طریق مقعد به وسیله پوآر مخصوص تنقیه یا شیلنگ رکتال تیوپ.

References

1. Amoli JM, Rashedi L. Manners of medicine and medical in Islam. Qom: Community of Teachers of the Qom Seminary; 2001. [Persian]
2. Ibn al-Qasim ibn Khalifa al-Sa'di al-Khazraji Ibn Abi Usaibia, Nizar R. Uyun Al-anba Fi Tabaqat Al-atibba. Cario: Al Hayat Bookshop; 1965. [Arabic]
3. Abu al-Hasan Ahmad ibn Yahya al-Baladhuri. Futuh al-Buldan. Beirut: Dar va Maktaba Al-Helal; 1988. [Arabic]
4. Najmabadi M. History of Medicine in Iran (From the Occurrence of Islam to the Mongol Period) Tehran: Print Art; 1962. [Persian]
5. Dinshah irani. Iran Ancient Ethics. Mumbai: Zoroastrian publications of Iran; 1930. [Persian]
6. Golshani SAR, Foruzani SA, Jahan Kohan P, Zadalinejad ME. The history of Arab medicine from the birth of the Prophet of Islam to the fall of the Bani Umayya. *Journal of Medical History* 2012; 4(10): 95-129. [Persian]
7. Qotb al-Din Mahmoud b. Zia al-Din Mas'ud b. Mosleh Shirazi. Risāla fi bayān al-hājat ila'l-tibb wa ādāb al-aṭibbā' wa waṣāyā-hum. Tehran: Institute of History of Medicine, Islamic Medicine and Supplement; 2009. [Arabic]
8. Frye RN. The Cambridge History of Iran. Cambridge: Cambridge University Press; 1975. Vol.4 p.414.
9. Hamza Andreas Tzortzis. Embryology in the qur'an. UK: Slamic Missionary Group; 2012.
10. Granville Browne E. Arabian medicine: The Fitzpatrick lectures delivered at the College of Physicians in November 1919 and November 1920. Cambridge: Cambridge University Press; 2011.
11. Gondishapur School of Medicine: The most significant medical center in antiquity. *Teb va Tazkiyeh* 2010; 19(3): 23-30.
12. Ahmadzadeh A. History of Jundishapur University. *Jundishapur Scientific Medical Journal* 2009; 7(1): 1-11. [Persian]
13. Aliyan F, Hossein Hashemi Z. Review the position of the book of Ferdos al-Hakma in Islamic medicine. *Historical Approach* 2015; 12(4): 23-34. [Persian]
14. Ahmadzadeh A. The history of Jondishapur University. *Medical Scientific Journal* 2010; 7(1): 1-11.
15. Kaviani Pouya H, Tayebi SM. The Internal Organization of Ale-Bouyah Hospitals (Azdey). *History of Medicine Journal* 2011; 2(4): 47-68. [Persian]
16. Ibn Al-ebri, Ayati AM. Tarikh mukhtasar al-Duwal. Tehran: Scientific and Cultural Publications; 1998. [Persian]
17. Kamāl al-Dīn 'Umar ibn Aḥmad Ibn al-'Adīm. Baghiat al-teb fi tarikh halab. Turkey: Matbaeat Aljameiat Alttarikhiat Alturkia; 1988. [Arabic]
18. Abū al-Abbas Ahmad ibn Muhammad ibn Idhāri al-Marrākushi. Al-Bayān al-Mughrib fī Ākhhbār Mulūk al-Andalus Wa'l-Maghrib. Beirut: Dar al-saghafa; 1983. [Arabic]
19. Muḥammad ibn Sa'd ibn Manī al-Baṣrī al-Hāshimī, Mohammad Mahdavi Damghani. Tabaqat al-Kubra. Tehran: Culture and thought; 1993. [Persian]
20. Abubaker Mohammad bin Hassan bin Duraid. Ul-Ishtiaq. Cario: Maktabah al-Khanji; 1854.
21. Ali bin Ahmed Ibn Hazm, Abdel Salam Mohamed Haroun. Jamharat Ansab al-Arab. Cario: Dar al-Maarif; 2010. [Arabic]
22. Jamal El-Din Ali ibn Yusuf al-Qifti. Tarikh al-hukama. Cario: Mahad Tarikh al-Ulum al-Arabiyya Wal Islamiyya; 1970. [Arabic]
23. Ghulam Husayn Afzal al-Mulk. Afzal al-tavarikh. Tehran: Nashr-i Tarikh-i Iran; 1980. [Persian]
24. Jamshidnejad GR. Description of the Cases and Works of Andalusian Judge with Correction and Suspension and Translation of Al-Ta'rafi B'tabbayt Alam. Articles and reviews (not published); 1996. p.60. [Persian]
25. Sulayman ibn Hassan (ibn Jaljal). Tabaghat al-atiba va al-hokama. Cario: The French Scientific Institute of Oriental Antiquities; 1955. [Arabic]
26. Mohammadi Malayeri M. History and Culture of Iran during the Transition from the Sasanian Age to the Islamic Age. Tehran: The Religious or Organizational Financial and Administrative Sassanid in the Caliphate State: toos; 2003. [Persian]
27. Haqjo MH. Eyes look and wink. Qom: Qom Fatemeh al-Zahra; 2000. p.172. [Persian]
28. Ahmad Ibn Yahya al-Baladhuri. Ansab al-ashraf. Beirut: DKI; 2011.

29. Ahmed bin Mohammed ibn Abed Rabbo, Amin A. Book al-Aghad al-Farid. Beirut: Dar Alketab al-Elmiyeh.
30. Abu Muhammad 'Abd al-Malik bin Hisham ibn Ayyub al-Himyari. Sirat ibn Hisham. Beirut: Dar al-Mahrifa; 2002. [Arabic]
31. Abu 'Abdullah Muhammad Ibn 'Omar Ibn Waqid al-Aslami. Al-maghazi. Beirut: Dar al-ahlami; 1989. [Arabic]
32. Abdullah bin Muslim bin ghoteiba. Al-maarif. Cario: Alhayyat Almisriat Aleamat Lilkitab; 1992. [Arabic]
33. Mohammad bin Abi Bakr al-Ansari al-Telmesani. Al-jawhara fi nasab al-imam ali wa alih. Qom: Ansarian Institute; 1993. [Arabic]
34. Yousef bin Abdullah bin Abdul Berr. Alaistieab fi Maerifat Alaishab. Beirut: Dar al-Jeil; 1412. [Arabic]
35. Imam Abi al-Fadhl Ahmed Ibn Hajar al-'Asqalani. al-isabah fi tamyiz al-sahabah. Riyad: Dar 'Aalim al-Kutub; 2013. [Arabic]
36. Ahmed bin Yahya ibn Ibn Fazlollah Omari. Masalik al'absar fi mamalik al'amsar. Cario: Dar Alkotob al-Mesriya; 1342. [Arabic]
37. Bojnourdi KM. Bosnay Saray and Puriya Vali. Tehran: The Great Islamic Encyclopedia; 2008. [Persian]
38. Muhammad ibn Mukarram ibn Ali ibn Ahmad ibn Manzūr. Lisān al-'Arab (The tongue of the Arabs). No Name: Bullag Misr al-Matb'ah al-Kubra al-'Amiriyah; 1883. [Arabic]
39. Al-Zamakhshari, Masood Ansari. Al-Kashshaaf. Tehran: Ghoghnoos; 2008. [Persian]
40. Khaṭṭāb MS. Omar bin al-Khattab al-Farouk al-qaed. Sharjah: Al Hayat Bookshop; 1966. [Arabic]
41. Ali bin Mohammed ibn Athir. Al-Kāmil fī al-tārīkh (The complete history). Virginia: Dār Sādir lil-Tjībā'ah wa-al-Nashr; 1232. [Arabic]
42. Muhammad ibn Jarir al-Tabari. the history of al-Ṭabarī. Tehran: Culture Foundation of Iran Publishing; 2016. p.838-922. [Persian]
43. Ali ibn Husayn al-Mas'udi,. Murūj al-dhahab wa ma'ādin al-jawhar. Medina: Da'r al-Hijra; 1989. [Arabic]
44. Abu-L 'Abbas Ahmad ibn Khallikan. Wafayat al-a'yan wa anba' abna' al-zaman. Beirut: Dar sader; 1968. [Arabic]
45. Vilhelm Alvar. List of Arabic Manuscripts in the Royal Library of Berlin. Berlin: No Name; No Date. Available at: <http://ical.ir/ical/fa/Content/articles/%D8%AD%D8%A7%D8%B1%D8%AB%20%D8%A8%D9%86%20%DA%A9%D9%84%D8%AF%D9%87%20%DB%8C%D9%88%D9%86%D8%B3%20%DA%A9%D8%B1%D8%A7%D9%85%D8%AA%DB%8C1962>. [Online]
46. Zubair Siddiqi M. Studies in Arabic and Persian medical literature: Calcutta University. London: Sole Agents: Luzac; 1959.
47. Cyril E. A medical history of Persia and the Eastern Caliphate: From the earliest times until the year AD 1932. London: Cambridge University Press; 2010.
48. Thabet ibn Qara. Al-zakhirat fi elme teb. Cairo: Sobhi Printing; 1928.
49. Abdullah bin Muslim ibn Qutaiba, Carl Brockelmann. The book of Ayoun al-Akhbar. Beirut: Dar al-Ktib Aleilmiuh; 1418.
50. Frye RN. The Cambridge History of Iran. Cambridge: University Press; 1975. Vol.4
51. Amin A. Khairallah. Outline of Arabic contributions to medicine. Nevada: American Press; 1946.
52. Lindberg DC. The beginnings of Western science: The European scientific tradition in philosophical, religious and institutional context, prehistory to AD 1450. Chicago: University of Chicago Press; 2010.
53. Porter R. The Greatest Benefit to Mankind: A Medical History of Humanity (The Norton History of Science). New York: WW Norton & Company; 1999.
54. Pioreschi P. A history of medicine: Roman medicine. Lewiston, New York: Edwin Mellen Press; 1996.
55. Ibn Khaldūn. The Muqaddimah: an introduction to history. 2nd ed. New Jersey: Princeton University Press; 1958.
56. Ibn Khaldūn. The Muqaddimah: an introduction to history. Translated and introduced by Rosenthal F. Edited and abridged by Dawood N.J. New Jersey: Princeton University Press; 2015.
57. Hawting GR. The development of the Biography of al-Harith ibn Kalada and the Relationship Between

Medicine and Islam. In: Clifford Edmund Bosworth essays in Honor of Bernard Lewis: The Islamic World from Classical to Modern Times. Princeton: Darwin Press; 1989. p.127-139.

58. Brice, William Charles. An Historical Atlas of Islam [Cartographic Material]. Netherlands: Leiden; 1981.

59. Khalid al-Khazarajî, Kareem Elias. Was al-Harith bin Kaladah the Source of the Prophet's Medical Knowledge? Hamza Andreas Tzortzis. London: Hamza Andreas Tzortzis Press; 2011.

60. Ibn Qayyim al-Jawziyya. The Prophetic medicine. Cairo: Dar al-Kotob al-Ilmiyah; 2017. [Arabic]